

اندوه مؤمنی که برای باران دعا کرده بود

من همونم که یه روز
می خواسم دریا بشم
یه روزی بزرگترین
دریای دنیا بشم
بخشی از «مرداب»
ترانه‌ای در ایران دهه پنجاه

آدمهای دیگری که عضو حزب توده بودند از همان دانشکده به وزارت و وکالت رسیده بودند.

اما حالا باید اختیارات مقام رئیس‌الوزاری را با حاکمان شرع و تفنگچیهای کمیته تقسیم می‌کرد. اگر، به بیان حافظ، "صحبت حکام ظلمت شب یلدا" باشد، لنترانی شنیدن از امثال خلیخالی در حکم تبعید به اسفل‌السافلین بود (شیخ بعدها نظرش نسبت به او عوض شد و دست از لیچارپراندن برداشت). در بهترین حالت، در جستجوی بهشت سر از برزخ در آورد.

یک عمر آرزو کرده بود پایش به مجلس شورا برسد تا حرف مردم یا آن دسته از مردم را که به نظر او از حق خویش محروم مانده بودند بزند. بعد از عمری عزت و احترام، حتی به‌عنوان زندانی، یک صبح چشم باز کرد دید نه تنها کراوات از گردن همکارانش باز می‌کنند، بلکه به آنها برچسب‌هایی از قبیل سازشکار و وابسته و آمریکایی و غیره می‌زنند.

محمدعلی مجتهدی، رئیس پیشین دبیرستان البرز که پیشتر با شاه هم ملاقات می‌کرد، در کتاب خاطراتش گذرا می‌نویسد نخست‌وزیر دولت موقت به او تلفن زد. مجتهدی از حکم بیرحمانه انفصالش از خدمات دولتی در سال ۶۱ به‌همان اندازه بی‌تفاوت می‌گذرد: "بنده از سال ۱۳۵۰ بازنشسته بودم. بازنشسته خودبه‌خود انفصال ابد از خدمات دولتی است. مقصودشان این بود که حقوق بازنشستگی مرا ندهند." قطع آب باریک معتبرترین معلم ایران که هرگز ادعا نشد حتی یک شاکی خصوصی دارد ستمی بود حقیر و ابلهانه از سوی اشخاصی که پیشتر چیزی در حد دبیر تعلیمات دینی تلقی می‌شدند. بازرگان اگر قدرت می‌داشت اجازه نمی‌داد انتقامجویان سروق چنین کسانی بروند، اما زورش به هیچ‌کس نمی‌رسید —

دولت موقت مهدی بازرگان را می‌توان محلل^۱ هم توصیف کرد: کابینه‌ای کم‌دوام و آچمز میان فشارهای شدید؛ خودبه‌خود اهمیت چندانی ندارد اما، از نظر توالی زمانی، سرآغاز چرخشی است بزرگ در اوضاع. نوعی نقطه‌سرسطر در تحولات سیاسی. دولت "آشتی ملی" جعفر شریف‌امامی جز روی کاغذ وجود نداشت. دولت شاپور بختیار مانند فشفشه‌بازی بود: چشمگیر و پرشور (و به پشت سر که نگاه کنیم، شاید ستایش‌انگیز) اما مستعجل. دولت مهدی بازرگان را می‌توان صدارت توأم با پشیمانی، کابینه مستأصل، ناکام، گرفتارمانده در برزخ، یا قربانی دوره گذار لقب داد.

فرجام سیاسی بازرگان تراژیک بود: سر زار رفتن در حین تولد و شکست در اوج پیروزی. عمری برای جانداختن این فکر که از دین می‌توان معجون ترقیاتی عین خارجه در آورد تلاش کرده بود، کتاب نوشته بود، مایه گذاشته بود و حبس کشیده بود. روزی که به او مژده وصل دادند و قرار بود شاهد پیروزی را در آغوش بکشد، دید در آغوش شاهد کذایی چنان ترافیک و راهبندانی است که جایی برای او نمانده.

بازرگان (متخصص ترمودینامیک: علم ارتباط حرارت و دیگر آشکال انرژی) نمازخواندن و انجمن اسلامی وارد دانشگاه کرد. سی سال بعد، گرچه با سلام و صلوات به صدراعظمی رسید و گفتند دولتش در ظل توجهات ولی عصر است، تلویحاً یعنی مطلع مبارک اولین روز از بقیه تاریخ، هنوز بساطش را پهن نکرده می‌خواست جمع کند برود. اشتیاقی به پذیرش این مقام نداشت و در همان نخستین ماه صدارتش حرف استعفا بود. سالهای پس از صدارت کوتاه را به توضیح و اندوه و حسرت گذراند.

سبب این را که انسانی معتقد به خدا تا این حد افسرده و نومید شود باید در هچلی دید که او گرفتار شد. چشم به سر و همسری با امثال همکار آن طرف خطی‌اش در دانشکده فنی، عبدالله ریاضی، داشت که رئیس مجلس شورای ملی بود. پیشتر،

۱ این صفت برای کابینه حسن پیرنیا (مشیرالملک و بعد مشیرالدوله) به کار رفت که در خرداد ۱۳۰۲ تشکیل شد و در آبان جای خود را به سردار سپه داد. آخرین دولت قاجار و سرآغاز پهلوی تلقی شد.

با این همه، اگر رژیم شاه مانده بود و تن به انتخابات آزاد داده بود بازرگان می‌توانست نامزد سرآمد طیفی از آدمهای شدیداً دیندار، نیمچه مذهبی، یا متمایل به گرایشهای دینی باشد. وقتی کار شاه به آخر می‌رسید، دانشجویهای سابق عضو انجمن اسلامی کسی و کاره‌ای بودند و قاطعیت در مبارزه به اصطلاح ضدامپریالیستی مد روز بود: برای قطع وابستگی باید وابستگی را قطع کرد اما بازرگان اهل قطع کردن وابستگی نیست. چندین تشکل نوگرا با گرایش دینی پا گرفته بود اما هیچ‌یک حاضر به دفاع از بازرگان نبود.

فضایی که بازرگان سالها در خیال پرورنده بود شباهتی به آنچه در خیابانها می‌گذشت نداشت. او را عامه مردم به‌عنوان استاد قدیمی دانشگاه و مبارز پرسابقه و دیندار نوجو و انسان صادق قبول داشتند، و در تبلیغات رسمی، رئیس کابینه دولت امام زمان معرفی می‌شد. اما در چشم روحانیون فاتح که تصمیم داشتند شخصاً حکومت و ریاست کنند نالازم و بلکه مزاحم بود. در تیر ۵۸ وقتی دولت و شورای انقلاب در هم ادغام شدند و برخی اعضای شورای انقلاب به مناصب رسیدند گفت: «برای دولت [از ابتدا] هیچ اشکالی نداشت که وزارت را به آقایان تفویض کند.»

به‌عنوان ویرین دین، خنثی‌کننده افکار الحادی، تا حدی و به نوعی پیونددهنده حوزه و دانشگاه، و محلل تبدیل سلطنت به خلافت، وظیفه‌اش را انجام داده بود و با پایان رژیم شاه نیازی به او نبود. فاتحان در حال صعود چشم دیدنش را نداشتند چون می‌گفت به جای شاه، رئیس جمهور بگذاریم و قانون اساسی مشروطه را اجرا کنیم. در همان هفته آخر بهمن ۵۷ گفت: «در همه‌پرسی فقط یک سؤال مطرح می‌شود: به جای سلطنت، جمهوری اسلامی می‌خواهید؟» تمام بحث حریفان این بود که برخلاف اصل مشروطیت، موهبت حکومت مستقیماً به افرادی خاص نازل می‌شود و عوام‌الناس در این میان کاره‌ای نیستند. در اسفند، حجت‌الاسلام محمد مفتاح به آیندگان گفت: «دولت فعلی نمی‌تواند الگوی حکومت اسلامی باشد. این اشتباهی است که مردم می‌کنند.» یعنی بازرگان و دوستانش را زیاد جدی نگیرید، خودمان داریم می‌آییم.

به طایفه علما، جز معدودی مانند محمود طالقانی و کاظم شریعتمداری، از بالا نگاه می‌کرد و به صد زبان می‌گفت حوصله حرفهایشان را ندارد. در پیامهای تلویزیونی‌اش از ملا نصرالدین مثال می‌آورد و گاه فقط می‌گفت ملا. در نطقی خطاب به ملت در پایان سال ۵۷ گفت:

نه در اندرونی‌های قدرت و نه در اداره‌های دولتی. خلخالی خیلی راحت عبدالله ریاضی سالمند را هم سینه دیوار گذاشت. سرشار از کینه و آکنده از نفرت بودند و به محض اینکه دستشان رسید افراد مشهور و محبوب را هم چزاندند، به این اتهام که مردم را گمراه کرده‌اند و به دین لطمه زده‌اند. بعدها وزارت خارجه مستمری بازنشستگی فریدون آدمیت را هم قطع کرد.

در حالی که مستمری بازنشستگی از محل سپرده خود فرد است، زورگویی آدمهای کوچولویی که حالا قُلدر شده بودند غصب حق‌الناس بود. شمار این قبیل قربانیان خاموش طوماری است چنان طولانی و سنگین که رسیدگی به آن شاید برای روز قیامت بماند. بازرگان آشکارا خشمگین و افسرده بود و همدستی در چنان بساطی را دون شأن خویش می‌دید.

دولت موقت مُرده به دنیا آمد و این را مهندس بهتر از هرکسی می‌فهمید. اواخر مهر ۵۷ که زمزمه کناره‌گیری شاه برخاست، آرزوهای بازرگان هم کورتاژ شد و به پایان رسید. وقتی شاه گفت کناره‌گیری نمی‌کند، آغاز پایان بود و نطق ماه بعد او درباره «انقلاب شما» تردیدی نگذاشت که کار تمام است. نسبت شرایط سریعاً متغیر ایران به فکرهای بازرگان در حکم این بود که دانشجوی بر پایه کتابی معین برای امتحان آماده شود اما سر جلسه امتحان ببیند سؤالها از کتاب دیگری است.

افول بخت بازرگان پیش از ۵۷ شروع شده بود. سال ۵۶ کوشید با آیت‌الله مرتضی مطهری برای تدوین و انتشار طرحی در باب چشم‌انداز سیاسی اسلام، یا اسلام سیاسی، به توافق برسد. این فکر راه به جایی نبرد. بازرگان انتظار داشت اهل حوزه و منبر حامی‌اش باشند اما حتی فهمیده‌ترهایشان به نظرش در حدی نبودند که بتوانند با او بحث کنند. در مقابل، اصحاب دیانت سرشکستگی فضاحت‌بار میراث ابوالقاسم کاشانی را پشت سر می‌گذاشتند و احساس می‌کردند می‌توانند بار دیگر در جامعه مطرح شوند.

بازرگان سالها در کار واردات فکر بود و هر نکته‌ای در فرهنگ علمی غرب، بخصوص در زمینه فیزیک و شیمی، به چشمش مفید می‌رسید به اسلام وصله می‌زد. عنوان یک بخش کتاب *دوره بی‌انتهای این است: «آنتروپی و آخرت»*. یعنی هم زیارتنامه اهل قبور و هم علوم جدید خارجه.

وقتی به نظر می‌رسید موفق شده باشد، زمانه‌ای دیگر فرا رسیده بود و حافظان دین به او گفتند فکرهای جدید مورد نظرش اساساً در خود اسلام نهفته است و خودباختگان الهام‌گیرنده از غرب بهتر است به سرچشمه برگردند.

می‌بود، شاید بازرگان نیاز کمتری به کلنجار رفتن با مطبوعات داشت. بختیار گفته بود رادیوتلوویزیون در دست دولت خواهد ماند اما مطبوعات آزادند هرچه می‌خواهند بنویسند. بازرگان و دولتش از چنین فرصتی برخوردار نشدند.

او هم **آیندگان** را با دقت می‌خواند اما روزنامه را بی‌توجه به آنچه منتشر می‌کرد، ام‌الفساد و شره‌پاکن می‌دانست. **آیندگان** به مراتب بیش از **اطلاعات** و **کیهان** از او حمایت می‌کرد، دست‌کم به این سبب که وابسته به گروه‌های قدرت نبود، از اعضای تحریریه اش کسی هوای پست و مقام نداشت، و از افتادن دولت سودی نمی‌برد. **آیندگان** به او احترام می‌گذاشت و چندین مطلب چشمگیر و سرمقاله (بیشتر به این قلم) در حمایت از او منتشر کرد. در هیچ جای آن صفحات نشانه‌ای نیست که در پشت‌گرمی دادن کوتاهی شده باشد اما مقاله‌هایی که همراهان ایدئولوژیک خودش همه جا درباره او می‌نوشتند خالی از انتقادهای تند نبود. بازرگان از این بابت نمی‌توانست فقط **آیندگان** را ملامت کند.

چشم‌غره رفتن به **آیندگان** شاید راهی بود تا ناخشنودی عمیق خویش را از آنچه می‌گذشت بیرون بریزد. عباس امیرانتظام، نخستین سخنگوی دولت موقت،^۴ اعلام می‌کرد حزب توده همچنان منحلّه و غیرقانونی است. وقتی اعضای حزب توده در اعتراض به این حرف مقاله می‌نوشتند،^۵ و دیگران می‌پرسیدند مگر مثلاً فدائیان اسلام و دیگران قانونی بودند، بازرگان گرچه **آیندگان** به او نزدیک‌تر به نظر می‌رسید تا به حزب توده، نتیجه می‌گرفت اینها همه کمونیست و توطئه‌گرند. از مارکسیست‌ها کینه به دل داشت و در زندان هم با دقت از آنها فاصله می‌گرفت.

۲ **انقلاب ایران در دو حرکت** (چاپ دوم، تابستان ۶۳) ص ۱۱۳.
۳ نگارنده به یاد نمی‌آورد بعداً گزارشی دیده باشد که مجموع یک‌هزارها چقدر بود و چه شد.

۴ انتخاب مهندس امیرانتظام برای این سمت بجا نبود و شاید بیشتر به رابطه درون شرکت‌های خانوادگی اعضای نهضت آزادی برمی‌گشت. در آن روزها زدن حرفی که هم جامعه گرفتار تشنه و هم قدرتمندان روبه‌صعود را راضی کند بینهایت دشوار بود اما اظهار نظرهای او معمولاً کمکی به تقویت موقعیت دولت موقت نمی‌کرد و نشریه **آهنگر** او را "بلبل سخنگو" لقب داده بود. برای نقشی که در تقاضای انحلال مجلس خبرگان داشت کیفر دید و با دو دهه زندان کشیدن به شخصیتی محترم و مشهور تبدیل شد. در فهرست رکورد داران حبس پیوسته بعد از صفر قهرمانی (از ۲۷ تا ۵۷) و از نظر مدت حبس ناپیوسته پس از محمدعلی عموتی (۲۵+۱۲ سال) قرار می‌گیرد. پرونده‌اش بسته نشده و او محکومی در مرخصی تلقی می‌شود.

۵ حزب توده هم به **آیندگان** می‌تاخت و ادعا می‌کرد به مائوئیست‌ها و تروتسکیست‌ها و لیبرال‌های طرفدار آمریکا میدان می‌دهد علیه آن حزب مطلب بنویسند.

می‌روند دائماً پشت گوش آقا می‌خوانند که اینها در ظروف طلا و نقره غذا می‌خورند، در وزارتخانه‌ها زنهای لخت هستند و در کاخهای فرعون‌ی زندگی می‌کنند.... از بالای سر ما، بدون مراجعه و مشاوره با دولت، بدون اینکه از ما بپرسند، اعلامیه و دستور صادر می‌فرمایند. یک‌دفعه دست‌وپای ما را در پوست گردو می‌گذارند: برق و آب را مفت کنید، لاقبل برای آنهایی که کم‌مصرف‌اند؛ خانه و زندگی برای پاره‌پاره‌ها بسازید؛ گوشت یخ‌زده داده نشود؛ اتوبوس مجانی شود و از این حرفها.

شب جمعه اخیر هشت نفر از وزرا خدمت آقا رسیدیم، صاف و پوست‌کنده گفتیم خدا عمر و عزت و توفیق آقا را زیاد کند، شما هم که ما را کلافه کردید، شما هم که مثل سایر مردم [رفتار می‌کنید]. اقلاً فرمایشتان، امرتان را به ما بفرمایید تا من بگویم چه باید کرد.

همانند بسیاری نمی‌خواست باور کند واقعاً انقلاب شده و این نوع انقلاب یعنی کسانی تلاش کنند فتوا هم‌ردیف مقررات و بخشنامه و حتی قانون به حساب آید. بعدها درباره آن روزها نوشت: "برای امام تهییج مردمی و تماس عمومی موضوع اساسی و اسباب کار رهبری بود و برای اجرای احکام شرعی اهمیت و فوریت [ی] بیش از اداره کشور و سیاست و برنامه‌های دولت قائل بودند."^۲

در حالی که رقیبان در وزارتخانه‌ها به سرعت از نردبان قدرت اداری بالا می‌رفتند، و گروه‌های خودمختار روزها به شرکتها و انبارها می‌ریختند و شبها خانه‌های مجلل افراد منتسب به رژیم سابق را خالی می‌کردند، فیلسوفانه نظر می‌داد: "اگر پول نباشد انقلاب از بین می‌رود."

اگر پول نباشد همه چیز از بین می‌رود. در ماه بهمن درخواست کرد هرکس یک‌هزارم دارایی‌اش را نقداً برای بازسازی مملکت بدهد. تلویحاً یعنی انقلاب شکوهمندمان مملکت را ویران کرد (آیت‌الله خمینی می‌گفت شاه مملکت را ویران کرد). در گرماگرم مصادره که مال مفت از در و دیوار می‌بارید چنین درخواستی بی‌مورد بود.^۳ احتمالاً در تنگنای شدید اقتصادی سالهای ۳۱ و ۳۲ به چنین برنامه‌ای فکر کرده بود و حالا، مثل کبری که وقتی برای عیادت بیمار رفت جمله آماده کرده بود، نمی‌توانست حرفهای پیش‌ساخته بی‌ارتباط به اوضاع و احوال جاری را کنار بگذارد.

رادیوتلوویزیون قطب‌زاده دولت موقت را جدی نمی‌گرفت و این تلقی را اشاعه می‌داد که مردم خواهان تغییرات اساسی‌اند اما بازرگان می‌گوید همین که هست خوب است (قطب‌زاده هم خیال ریاست جمهوری داشت). اگر رادیوتلوویزیون در دست دولت

می‌گرفت. ظاهر قضیه، اعاده حقوق پامال‌شده مردم بود اما نبردی برای نابودکردن مالکان صنایع و تصرف اموال آنها جریان داشت. رژیم سابق شکست خورده و نابود شده بود و اموال هیئت حاکمه مغلوب را غنیمت می‌دانستند. و از آنجا که رژیم سابق کلاً و جزئاً سرسپرده خارجی به حساب می‌آمد، این غنایم را در واقع مؤمنان از دشمن کافر و نوکر اجنبی می‌گرفتند. تلاش بازرگان برای عادی‌کردن اوضاع چنین تعبیر می‌شد که مالکیت صاحبان متواری صنایع را به رسمیت می‌شناسد، وضع موجود (یا در واقع، وضع موجود پیشین) را قبول دارد، به سلطه امپریالیسم تن می‌دهد و مخالف حاکمیت مردم و استقلال کشور است.

اما در مواردی سخت نادرست می‌گفت. می‌نویسد: "انقلاب فرهنگی بدنبال اعتصابات کلاسها و اشغال دانشگاه تهران طرف دانشجویان چپی، رخ داد... چپی‌ها و مجاهدین خلق میدانداران عمده معرکه بودند و به مسلمانان و حزب‌اللهی‌ها فرصت چندانی نداده و اکثریت دانشجویان تماشاگری می‌کردند." انقلاب فرهنگی همین‌جوری رخ نداد: حسن آیت و دیگران در حزب جمهوری اسلامی از مدتها پیش برای بستن دانشگاهها که زیر بار امثال او نمی‌رفتند برنامه‌ریزی کرده بودند.^۶

"اعتصابات کلاسها" بیانی است قلم‌انداز: کلاسها اعتصاب نمی‌کنند، دانشجویها اعتصاب می‌کنند و کلاسها تعطیل می‌شود. در آن زمان خبری از اعتصاب در دانشگاه نبود اما، مانند سایر شئون مملکت، فعالیت سیاسی بر درس و تحصیل هم مقدم تلقی می‌شد. اکثریت دانشجویها تماشاگر نبودند؛ در چهل و پنج سالی که از ایجاد دانشگاه در ایران می‌گذشت دانشجو در هیچ زمانی تا آن حد فعالانه در صحنه سیاسی جهت‌گیری نکرده بود.

در صحن پر جنب و جوش دانشگاهها فرصت بیان هر فکری وجود داشت و قرار نیست فرصت را به کسی تقدیم کنند. مسلمانانی که بازرگان ادعا می‌کند به آنها "فرصت چندانی نداده" لابد هواداران خودش بودند. عصر خواسته‌های بنیان‌کن و مخالفت با وضع موجود بود و دیدگاه محافظه‌کارانه نهضت آزادی را کمتر دانشجویی جدی می‌گرفت.

دانشجوی حزب‌اللهی پدیده‌ای مربوط به بعد از پیدایش سیستم سهمیه است. گروه دانشجویان وابسته به حزب جمهوری اسلامی هفته‌ای پس از ۲۲ بهمن اعلام موجودیت کرد. صادق قطب‌زاده هم با پول رادیو تلویزیون دار و دسته ایجاد اغتشاش و بزبزن راه می‌انداخت. اسلامخواهان جدید دانشگاه، به عنوان

۶ انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۰۵.

در متنی شخصی خیلی حرفها می‌توان زد اما برای رئیس دولتی مدرن ترجیح‌بند "چپی‌هاچی‌ها" خالی از نزاکت اجتماعی است. یک حزب که دلبخواهی قدغن شود، بقیه هم ممنوع خواهند شد و باقی می‌ماند دار و دسته‌ای در اقلیت که جایی برای اکثریت قائل نیست زیرا اعتقاد دارد حق با پیروز است. لازمه آزادی احزاب خداپرست، آزادی احزاب ملحد است.

اگر به جای تندتند آیه قرآن تفسیرکردن و لج اهل حوزه و منبر را درآوردن نگاهی به اوضاع دنیا می‌انداخت می‌دید کشوری وجود ندارد که در آن "چپی‌ها" سرکوبی شوند اما خدا-پرست‌های بیرون هیئت حاکمه بتوانند آزادانه حرفشان را بزنند و در انتخابات شرکت کنند.

دره‌حال، صدارت بازرگان در چنان اوضاعی نابجا بود. برچسب سازشکار کمترین اتهامی بود که به پیشانی‌اش می‌زدند. کاریکاتور او را، با تهریش، شبیه بازاریها می‌کشیدند و در کاریکاتورهای غلامعلی لطیفی معمولاً یک استکان کمر باریک چای، با قاشقی در آن، کنار دستش و تسبیحی لای انگشتانش بود. انگ سازشکاری فقط از سوی چپ، یعنی طرز فکر غالب در دانشگاهها، به او وارد نمی‌شد. عصر انفجار آرزوهای دور و دراز بود و حتی آدمهایی که همترازش بودند و به طور طبیعی باید پشتش را می‌گرفتند معتقد بودند اهل سازش و از انقلاب بیزار است. گمان می‌رفت ایران مانند زمینی است بسیار حاصلخیز که اگر شخم بخورد بوستانی از آن خواهد روید مانند باغ بهشت. می‌گفتند حق ملت را خورده‌اند و ملت باید حق خورده‌شده را در اسرع وقت پس بگیرد. در همه جا دست به اعتصاب می‌زدند و مدیران و صاحبان کارخانه‌ها را گروگان می‌گرفتند.

بازرگان با بیانی تحقیرآمیز "چپی‌ها" را مسئول هرج و مرج و تصرف اموال و مصادره و گروگان‌گرفتن مدیران شرکتهای معرفی می‌کرد. با صراحت می‌گفت نه کارمندا چیزی از دولت طلبکارند و نه اکثر کارفرماها از پرداخت تعهد خویش به کارگران سر باز زده‌اند؛ دلیلی برای اعتصاب و تحصن وجود ندارد و گروگانگیری عملی است مجرمانه؛ صاحبان صنایع اگر به بانکها بدهکارند تا زمانی که از انجام تعهدات خود شانه خالی نکرده‌اند دلیلی برای دخالت دولت وجود ندارد؛ و چنین تعهداتی بر عهده کسی است که وثیقه گذاشته و وام گرفته، نه افرادی که در استخدام او هستند.

حرفش در این مورد نادرست نبود اما او روح زمان را نادیده

گزارشهای روزنامه میزان، ارگان نهضت آزادی، درباره انتخابات مجلس اول شورای اسلامی نشان می‌داد بعید بود باور کرده باشد. چنان دلمشغول خطر ”چی‌ها“ بود که هر اقدامی برای از میدان به در کردن آنها به نظرش خداپسندانه می‌رسید.

همه‌پرسی با نتایجی باورکردنی و انتخابات عمومی آزاد و عادلانه فقط و فقط در دموکراسی لیبرال امکان دارد. اینکه دموکراسی لیبرال خیر است یا شرّ، انسانی هست یا نیست، برای همه کشورهای به یکسان فایده دارد یا نه، بحث دیگری است. در هر حال، بدون موازنه قوای واقعی و آزادی بیان، نتیجه همه‌پرسی لاجرم همان است که مصر سادات و مبارک، عراق صدام حسین، و ایران تحت رژیم سابق (مرداد ۳۲، بهمن ۴۱) و رژیم فعلی به دست می‌دهند. همه‌پرسی واقعی یعنی ثبت آرای در نوسان به سود یکی از دو نظر حدوداً پنجاه درصدی. کشف حقیقت متعالی شغل اهل فلسفه است، نه نتیجه نظرخواهی از عامه مردم.

با تمام اینها، بازرگان از جمله کسانی بود که زیر فشار افکار عمومی حرفشان را عوض نمی‌کنند و از اصولی که به آن اعتقاد دارند صرفاً از روی هراس یا بنا به ملاحظه عقب نمی‌نشینند. چنین روحیه‌ای را شاید صحیح‌تر باشد استقامت، ثابت‌قدم‌بودن، کله‌شقی، خودرأیی یا لجاج بخوانیم تا سازشکاری.

در قیاس با به‌اصطلاح اصولیونی که حاضرند برای به‌کرسی نشاندن حرف حق مطلق خویش خونها بریزند اما مدام توجیهاتی مصلحت‌اندیشانه سر هم می‌کنند، به بازرگان لقب سازشکار داده‌اند. شاید غیرمنطقی و نامصنّفانه باشد، اما مشکل بتوان فقط مخالفانش را سرزنش کرد.

محمد منتظری که به اتهام اسلحه‌کشی در فرودگاه مهرآباد، خروج غیرقانونی از کشور و بیرون‌بردن چمدانی که می‌گفتند حاوی اسناد محرمانه دولتی است تحت تعقیب بود علناً و با صراحت اعلام می‌کرد بازرگان و کل دولت موقت وابسته به امپریالیسم و صهیونیسم‌اند. بازرگان که می‌دید میرشمس شهبهانی، دادستان تهران، قادر به بازداشت یک یاغی مسلح نیست گفت: ”واقعاً فرودگاه مهرآباد هنوز فراموش نشده است و همه ناراحتند و می‌نالند.“

اما همراهان ایدئولوژیک بازرگان هم کمکی به او نکردند. تقریباً تمام گروههایی که خود را ملی-مذهبی می‌خوانند نه تنها

۷ خطرات و تألمات مصدق، ص ۲۸۸.

بازوی قدرت حاکم، بیش از یک گرایش بودند. کسانی از آنها بعداً خود را ”پیرو خط امام“ نامیدند، رفته‌رفته اهلی شدند و اصلاح طلب لقب گرفتند.

با فرارسیدن دهه ۵۰، انجمن اسلامی و نمازخانه در دانشگاه عمدتاً یعنی هواداران شریعتی و/یا مجاهدین. شاید منظور واقعی بازرگان بیرون‌ریختن دلخوری قدیمی باشد: مکتب او از سالها پیشتر حتی در خود دانشکده فنی موقعیت سرآمد بودن را در میان دینداران دانشگاهی از دست داده بود.

رئیس دانشگاه تهران در زمان غائله بستن مراکز آموزش عالی می‌گوید شهریور ۵۸ بازرگان اعتقاد داشت دانشگاهها فعلاً باز نشود. در دوازده سالی که از انتشار این روایت می‌گذرد، دوستان بازرگان تکذیب نکرده‌اند. پس چرا این حرفها را می‌زد؟

به خاطر حقیقت. برای نجات میهن، دین و انسانیت. این نوع روایت وقایع سابقه داشت. محمد مصدق ادعا کرد در زمان صدراتش ”تنها چیزی که به‌عنوان ناامنی ذکر می‌شد این بود که روی لباس بانوان محلول اسید سولفوریک می‌پاشند که این کار را بعضی از افراد چپ مربوط سیاست بیگانه انجام می‌دادند تا بعنوان ناامنی دولت را مجبور کنند از اجتماعات جلوگیری کند و مبارزه برفع سیاست خارجی تمام شود.“^۷

اگر منظور از ”بعضی افراد چپ مربوط سیاست بیگانه“ حزب توده باشد، انواع اتهام سیاسی علیه آن حزب به اندازه کافی وجود داشت و نیازی نبود اسیدپاشی به زنان بی‌حجاب را، که فعالیت مورد علاقه فدائیان اسلام بود، به اعضای آن نسبت دهد. و حزب توده می‌خواست از اجتماعات جلوگیری شود؟

در هر حال، اگر واقعاً کار حزب توده بود مصدق باید اشاره‌ای به گزارشهای شهربانی در این باره می‌کرد. اما لازم نمی‌بیند به گزارشهای وزیر کشورش، غلامحسین صدیقی، درباره اسیدپاشی استناد کند. می‌دانست که دارد واقعیت را به خاطر مصلحت، یعنی سرشاخ‌نشدن با اقلیت طرفدار خشونت در بازار و حوزه، لاپوشانی می‌کند.

جایی که روایت پیشوای اسطوره‌ای ملت ایران تا این حد سست و مغشوش باشد، از شخصیتی ملی-مذهبی و گرفتار رودرباستی نمی‌توان انتظار بیشتری داشت. بازرگان هم حاصل کار وزیر کشورش، احمد صدر حاج سیدجوادی، را در برگزاری همه‌پرسی دو روزه آشفته‌ای برای تعیین شکل حکومت، با نتیجه عجیب ۹۸/۲ درصد رأی مثبت، نادیده می‌گیرد.

آدمی رند که رئیس دولت بود و صحنه سیاست و جامعه را از بالا می‌دید واقعاً باور داشت نشستند رأی شمرند؟ مدتی بعد

توجهی مصلحت‌اندیشانه که امام راحل برای حذف همراهان بازرگان ارائه داد این بود: "میزان حال فعلی اشخاص است." یعنی کسی حتی اگر زمانی مورد تأیید ما بوده حالا ممکن است نباشد؛ ما دشمنان ابدی داریم اما دوستان همیشگی نه؛ و مصلحت وقت تعیین می‌کند چه کسانی تاریخ مصرف‌شان به پایان رسیده و دورانداختنی‌اند. "حال فعلی اشخاص"، به‌عنوان معیار صلاحیت، دوسویه نبود. کسی که پیشتر آن طرفی بوده هرگز اجازه نخواهد یافت یا به لژ فاتحان بگذارد. این فیلتر فقط برای حذف است.^۹

در سال ۵۶، آیت‌الله خمینی در پیام تشکر از کسانی که درگذشت فرزندش مصطفی را تسلیت گفته بودند اندرز داد طایفه‌ی علما بهتر است هوای درس‌خوانده‌های باایمان را داشته باشد و با آنها به ملایمت رفتار کند، چون اینها هستند که در آینده مملکت را اداره خواهند کرد. منظور از درس‌خوانده‌های باایمان، مهدی بازرگان نبود زیرا بازرگان در جامعه ایران جایی و رای انتقاد علنی داشت، تا چه رسد که کسی از مؤمنان به او بتازد. منظور، علی شریعتی بود که چهل و چند تن از روحانیون علیه او اعلامیه داده بودند. اگر آخر کار بازرگان که از حرمتی برخوردار بود این شد، پس شریعتی نیکبخت بود که دار فانی را پیش از آنکه پس‌گردنی محکمی بخورد و بار دیگر به تبعید پرتاب شود وداع گفت.

آدمیت روایت می‌کند مصدق وقتی بازرگان را برای وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش امروزی) پیشنهاد کردند گفت این بابا فقط بلد است چادر سر دختر مدرسه‌ها بپوشاند. او را در عوض به ریاست سازمان آب تهران گماشت تا معلومات ترمودینامیکی-فقهی‌اش را در مبحث آب گر و طهارات و نجاسات پیاده کند. بعدها وقتی تمام دولت را به دست بازرگان دادند، نه تنها با چادر سر کسی کردن موافق نبود، بلکه از فقه و فقها شکستی چنان عبرت‌آموز خورد که شاید جهان را پیشیمان از هر آنچه کرد ترک گفته باشد.

اگر یادداشت‌هایی منتشر نشده از او باقی مانده باشد شاید تصویری دقیق‌تر از طرز فکرش در آن دوره به دست دهد، از جمله توضیحی برای نامه‌ای که یک ماه پس از استعفا نوشت:

۸ انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۹۵.

۹ یک بار که نظامیان پایگاهی هوایی به محمدعلی رجائی گفتند همانند خور ریاحی به سپاه حق پیوسته‌اند، نخست‌وزیر اسلام صریحاً حالی‌شان کرد خور در برابر حق طلبی‌اش نه تنها انتظار دریافت چیزی نداشت بلکه جاننش را هم داد.

از او کنار کشیدند بلکه به مقابله با او پرداختند — با اتهامهایی از این دست که ضدامپریالیست نیست، طرفدار حفظ وضع موجود است، تعبیرش از اسلام بوی نا می‌دهد، به قیمت نادیده گرفتن ضرورت انقلاب بنیان‌کن با اصحاب دیانت ساخته است، بختیار را "از مرز بازرگان" فراری داده، با تیمسارهای شاه سر و سر دارد، و بسیاری دیگر.

شاید اگر هم به دفاع از او بر می‌خواستند نتیجه کار چندان متفاوت نمی‌بود. خودش را به فولکس‌واگن تشبیه می‌کرد که نمی‌تواند بولدورز شود. در تبلیغات رسمی ادعا می‌کنند در اعتراض به اشغال سفارت آمریکا استعفا کرد. این حرف واقعیت ندارد.

بازرگان از ابتدا طرفدار تشکیل مجلس مؤسسان و مخالف به فرمانده گذاشتن پیش‌نویس قانون اساسی بود اما بعداً زمانی که دید مجلس بررسی پیش‌نویس در خطی دیگر افتاده است پیشیمان شد و به آیت‌الله خمینی فشار آورد آن را منحل کند. هر روز بیش از پیش متقاعد می‌شد که باید رها کند و کنار بکشد. وقتی یکسره ناامید شدند، تصمیم قطعی به کناره‌گیری گرفتند و خبر اشغال سفارت آمریکا را، که هیاهویی برنامه‌ریزی شده برای سرپوش گذاشتن بر استعفای او بود، از رادیوی اتومبیل در راه قم شنیدند. می‌نویسد: "روز قبل از اشغال سفارت استعفا به تصویب هیئت دولت رسیده بود و دو هفته پیش از آن به شورای انقلاب گزارش شده بود.... دولت موقت از همان ماه دوم انتصاب، آمادگی خود را برای واگذاری مسئولیت و عدم قبول بی‌نظمی‌ها و دخالت‌ها اعلام کرده بود.... برای استعفا و تحویل قدرت کمترین نیاز به نقشه و توطئه یا بهانه‌گیری و افشاگری وجود نداشت."^۸

آیت‌الله خمینی گرچه یک بار بازرگان را سرزنش کرد که "ضعیف‌آقا"، تند و صریح حمله نمی‌کرد و از ابتدا گفت فقط خود او را، فارغ از همراهان فکری‌اش، قبول دارد: سیاستی محترمانه برای محدود کردن و در حاشیه نگه داشتن مهندس. بازرگان ملتفت بود که او را موقتاً به‌عنوان ویرینی برای جلب خلاق می‌خواهند، وگرنه چه کسی می‌تواند یکتنه دولت باشد؟ آیت‌الله پیشتر به بختیار سرکوفت زده بود که حتی رفقایش او را رها کرده‌اند. اما مصرع سعدی را ("همه از دست غیر می‌نالند / سعدی از دست خویشتن فریاد") به عمد یا سهو چنین خواند: "سعدی از دست دوستان فریاد" — کنایه‌ای به بازرگان. اما در واقع بازرگان کمتر از بسیاری همراهانش تحمل ارباب‌عزائم داشت، تا چه رسد که تن به ریاست آنها بدهد.

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلیحضرت سابق آقای محمدرضا پهلوی

اگر همیشه از من صراحت دیده‌اید که تلخ بوده است فکر می‌کنم هر دفعه نیز روشن شده است که گفتارم خالی از صداقت و حسن نیت نبوده، و درست از آب در آمده است. حالا هم می‌خواهم پیشنهادی بدهم که به خواست خدا خیر بزرگ برای همه و از جمله شما و شهبانو در دو دنیا خواهد داشت. در برابر وضع وحشتناک حاضر و مسأله لاینحلی که گروگان‌گیری اعضا سفارت آمریکا و سرسختی طرفین دعوی بر سر استرداد شما بوجود آورده است و می‌رود که خدای نخواستہ عالمی به آتش و مرگ کشیده شود بیاید یک ژست عالی تاریخی و در عین حال ساده انجام دهید: اعلام مراجعت به ایران برای حضور و دفاع خود در محاکمه بنمایید، کلید نجات مملکت و باز شدن گره کور بین الملل و همچنین آزادی وجدانتان و خروج از وحشت حاضر بدست شما است. به خاطر هموطنان و برای اثبات دوستی و خدمتگزاری به آنان و به شریعت که همیشه مدعی بوده‌اید این کار را بکنید و بی‌درنگ هم بکنید. گروگان‌ها آزاد خواهند شد، مردم آمریکا که نمی‌گذارند دولت‌شان شاه را تحویل بدهد راضی و خلاص خواهند شد. حمله به ایران و هرگونه مشکلات و مصائب احتمالی مرتفع می‌شود. اروپا و آسیا از نگرانی بیرون می‌آیند و بالاخره شهرت جهانی و افتخار خدمت بی‌نظیری که کفاره‌ای از گذشته و آبرویی برای آینده خواهد بود می‌خرید. چه بسا همین عمل تاثیر بر دلها و در محکومیت شما داشته باشد. در هر حال من پیشقدم در تقاضای تخفیف و کوشا برای اخذ گذشت خواهم بود. روسای کشورها نیز چنین وساطت خواهند کرد. این راه هم بدانید که در صورت خودداری از چنین شهامت مردانه وضع مردم ایران و دنیا طوری نیست که به سلامت و به سلطنت برگردید. عاقلانه‌ترین و خوش‌عاقبت‌ترین راه‌حل همان است که عرض کردم، خداوند ارحم الراحمین است و در توبه و سعادت را به روی بندگان باز گذاشته است.

مهدی بازرگان

تهران نهم آذر ماه ۱۳۵۸

در اصالت متنی منتسب به آیت‌الله خمینی علیه نهضت آزادی جای تردید است (و گمان می‌رود کار سیداحمد باشد). اما پیشنهاد "یک ژست عالی تاریخی و در عین حال ساده"، یعنی شاه برگردد خودش را تسلیم خلخالی کند، می‌تواند دلیلی باشد برای تردید در قدرت تشخیص نویسنده‌اش که نتوانسته بود برای هویدا محاکمه‌ای متعارف ترتیب دهد، و سؤالی در باب منظور یارانش که این متن را منتشر کرده‌اند.

در سالهای باقیمانده عمر از تعرض و اهانت شخصی معاف ماند. می‌دانست نهایتاً و مجموعاً، به اصطلاح عامیانه، مالیده

است و مالیدگی تاریخی با دعوا راه‌انداختن جبران نمی‌شود. وقتی همفکرانش در سال ۶۹ در نامه‌ای سرگشاده به مقامها توصیه کردند مسیر دهه ۶۰ تصحیح شود، حکومت اسلامی ماجراجویی را رها کند و به ترمیم خرابیهای دهساله بپردازد، متجاسران را به ضلایه کشیدند، در انفرادی و زیر شکنجه انداختند و فیلم اعترافات پُر کردند تا جسماً و روحاً خرد شوند و دیگر نطق نکشند. یکی از امضاکنندگان نامه بعدها نوشت:

بعد از آنکه به جای خدا، خود را تسلیم حاج آقا [بازجو] کردم... تمام دعا و استغاثه‌هایم به درگاه خدا در کنج سلول این بود: خدایا نجاتم بده! وقتی یک بار این فکر به ذهنم خطور کرد که برای استقرار خود در راه حق و ایمان دعا کنم، بلافاصله آن فکر را از خود راندم و ترسیدم نتیجه چنین دعایی تأخیر در آزادیم باشد!'

چهل سال آزرگار بحث قرآنی-ترمودینامیکی بازرگان در عمل به این نتیجه رسید که حقیقتی پیشینی بیرون از افکار و اعمال و روابط آدمیان وجود ندارد، و خداوند چنانچه بخواهد حرف حقیقی به کرسی بنشاند و انواری از حقیقت به دلهای سیاه بتاباند بهتر است بندگان فانی را از سیاهچال معاف بدارد و برای این منظور از قدیسانی استفاده کند که داوطلب زجرکشیدن‌اند.

با حسرت نتیجه گرفت دین ممکن است برای دنیای دیگر مفید باشد، و گفت برای باران دعا کردیم، سیل آمد. به بیان ادبای قدیم، اوراق و الواح درس دیرین به آب شست. در کتابهای قدیمی ترش کوشیده بود دین و اراده الهی را با مباحث فیزیکی و شیمی و تبدیل انرژی و ماده توضیح دهد. از حدیث و روایت پرهیز می‌کرد و آن را برای اهل حوزه و منبر می‌گذاشت. اما برای انجام دادن یا ندادن هر کاری نیز می‌توان آیه‌ای یافت.

آخرین کتابش، **انقلاب ایران در دو حرکت** که آشکارا پر از بریدگی و حذف و وصله‌پینه تحمیلی سانسور است پس از یکی دو چاپ توقیف شد. از آدمهایی بود که توجه دارند جنبشی گسترده علیه شاه فوران کرد و وقتی او رفت و رژیمش فرو ریخت، کسانی که برنده شدند اسم کل جنبش را گذاشتند "انقلاب اسلامی". برای عنوان کتابش این را به کار نمی‌برد.

صریح صحبت می‌کرد و صریح می‌نوشت و به همین سبب به دردرس می‌افتاد. فروردین ۵۸ مجله فرانسوی **نول ايسرواتور** متن مصاحبه‌ای با او منتشر کرد که ترجمه آن در **آیندگان** چاپ شد. بازرگان در نامه‌ای شخصی با دست نوشت:

مُد روز بود و در فیلمهای خبری آن زمان می بینیم پسرهای جوانِ مسلسل به دست در خیابانها و در حال اشغال سفارت آمریکا کتھایی با شانه باریک و کمر تنگ به تن دارند. ایران شاید تنها کشور دنیا باشد که جوانهایی با کت و شلوار چسبان سرگرم انقلابیگری بوده اند و نخست وزیر محافظه کارش مشاوره نداشت به او بگوید یک دست لباس تیره رسمی خوشدوخت تهیه کند.

در هر حال، پس از آن با پوششی محترمانه تر در تلویزیون ظاهر می شد. اما اصل مشکل باقی است: در اُزگل آباد اهورایی، آدمها تا از نردبان بالا می روند و متوجه ظرایف زیبایی شناسی می شوند سقوط می کنند و اُزگل هایی جدید جایشان را می گیرند. و همچنان "ماییم و نوای بینوایی."

حاضر جواب بود و تحقیر گزنده اش را پنهان نمی کرد. زمانی حین سخنرانی او در یزد خط امام را به رُخس کشیدند. گفت: "خط امام در جیب من است" و بعداً توضیح داد منظورش البته دستخط فرمان نخست وزیری است. و وقتی به نفع آیت الله حسینعلی منتظری به عنوان ولی فقیه بعدی شعار دادند، با خونسردی گفت ان شاء الله امام به قدری عمر کند که نوبت به ایشان نرسد.

حال که دعای او مستجاب شده، شاید بد نباشد با یاد روزگار محنت بارِ فشل شدگی اش دعا کنیم نظام ولایی آن قدر بر اریکه بماند که نوبت به استیلای پیروان خود او و اصلاح طلب و نواندیش دینی و حزب الله اهلی شده هم نرسد، و زمانی همه اینها به اندازه رأی که می آورند در اداره مملکت مشارکت کنند.

او نیز نوید و دلشکسته از جهان رفت. در این سرزمین، افسردگی در پایان راه انگار تقدیر همه است: حکومت کننده، حکومت شونده و مهندس سرخورده از ایمان و نتایج آن.

محمد قائد

editor@lawhmag.com

از کتاب دردست انتشار داستان آیندگان

دی ۸۸ و تیر ۹۰

روزنامه محترم آیندگان

ترجمه ای از مجله نول ابرواتور در شماره ۲۵ فروردین ماه آن روزنامه درج شده بود که انطباق چندانی با اظهارات این جانب نداشت. از جمله آنجا که از عدم تمیز گردانتدگان کمیته ها و آقایان علما صحبت کرده است. یا اشتباهی که به حضرت آیت الله العظمی خمینی و به نقش دو جانبه حزب توده نسبت می دهد.

در هر حال نفهمیدم مجله نامبرده چگونه از یک مکالمه چند دقیقه ای با عجله [،] این همه مطلب در آورده است، جز اینکه استنباطهای شخصی خبرنگار و انعکاس افکار رایج امروزی اروپا در آن داده شده باشد.

بعد از عید نوروز مصاحبه های ثبت شده ای با تلویزیون پاریس و رادیو فرانسه داشتم که صحبت بیشتری دارد و همچنین پیامهای ماهی چند بار در رادیو تلویزیون خودمان.

مهدی بازرگان، ۵۸/۱/۲۶

مصاحبه با دقت ترجمه شده بود و عنوان اصلی را بر خود داشت. بازرگان حرف دلش را با صراحت همیشگی به خبرنگار فرنگی زده بود و حالا که "آقایان علما" از دست او کُفری تر شده بودند شانه بالا می انداخت و می گفت صلاح نبود آنچه برای خارجه گفته در داخل بازگو شود، و تعجب می کند حرفهایی که طی "یک مکالمه چند دقیقه ای و با عجله" زده است چطور می تواند این همه مطلب شود.

اما حرفش را پس نمی گیرد، برای لوٹ کردن اصل مطلب به گله های افترا آمیز متوسل نمی شود، به قلم به مزدهای استعمار نیش و کنایه نمی زند و به عادت اداره جاتی ها عنوان "تکذیب خبر آیندگان" روی توضیحش نمی گذارد.

کت و شلوار تنگ چهارخانه قهوه ای که در فیلمها و عکسهای مراسم دریافت حکم نخست وزیری به تن دارد برای مردی به سن و موقعیت او نامناسب می نماید — فقط کمی بهتر از سر و وضع محمدعلی رجائی. با چنین لباسی سر کلاس دانشکده فنی می رفت؟ یا آن لباس را عمداً پوشیده بود تا بگوید اعطای خلعت صدارت از سوی یک آیت الله را جدی نمی گیرد؟